

کتاب

اصحاب استجاره و مسجد سہلہ

{ عنایت ناحیه مقدسه در اثر مداومت بر استجاره و در حالت شدت سرما و گرسنگی و بی حوصلگی

مرحوم آیت الله نهانودی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج ۱ ص ۱۰۷، المسك الأذفر مسکة ۲۶) نقل کرده است: دیدن جناب حاجی علی آقا (مؤمن متقی نجفی) آن حضرت را در مسجد کوفه و نشناختنش، و متعقب شدن دیدنش به معجزه ای: در ناحیه مقدسه سامرا در محضر قدوة الفقهاء الراسخین و العلماء الزاهدین، حاج شیخ حسنعلی تهرانی (اعلی الله مقامه)، حکایت نمود ما را سیّد جلیل نبیل؛ آقا سیّد محمد علی؛ معروف به بهشتی، که: عالم کامل فاضل شیخ عبد الهادی؛ معروف به شابله؛ نقل نمود، از مومن ثقه متقی، حاج علی آقا (طاب ثراه)، و سیّد راوی (آقا سیّد محمد علی معروف به بهشتی)؛ توثیق و تعدیل او (حاجی علی آقا نجفی) می نمود؛ و می گفت که:

من در نجف اشرف او (حاجی علی آقا نجفی) را ملاقات می نمودم، و همیشه مواظبت تشرف به مسجد سهله در لیالی چهارشنبه داشت. شیخ عبد الهادی گفت که: روزی از او پرسیدم که در این مدت آیا حضور مبارک حضرت سیدنا و مولانا صاحب الزمان (صلوات الله علیه) رسیده ای؟ جواب گفت که: در سنّ جوانی؛ با جمعی از مؤمنین اختیار؛ بر این عمل قیام داشتیم، و ابداً مانعی از امورات قهریه؛ جلوگیری ما نبود، و ما یازده نفر بودیم. چنین رسم داشتیم که در هر شبی از ما بین رفقا، یکی باید قیام به تهیه اسباب چای و شام برای ما بنماید، تا آنکه شبی در عهده یکی از رفقای ما، که مرد سراجی (سازنده زین و کیف و وسایل چرمی) بود، افتاد، و او هم تهیه ای دیده؛ و نان و آذوقه در دگان مهیا کرده، از قضا آن را فراموش کرده، مثل هفته های سابق دگان خود را بسته، روانه مسجد سهله گردید؛ و آن روز خیلی هوا منقلب، و در شدت سرما بود. جمعیت ما متفرقاً؛ دو

نفر، دو نفر مثلاً؛ روانه شدند، تا آنکه در **مسجد سهله** اجتماع کردیم. نماز
 مغرب (و بعد آن نافله و **عمل استجاره** و اعمال مقامات **مسجد سهله** و زید و
 صعصعة) را به طریق معهود ادا کرده، روانه مسجد کوفه شدیم. چون در حجره
 نشستیم، گفتیم: شام را حاضر کنید. دیدیم کسی جواب نمی دهد. گفتیم: امشب
 نوبت کیست؟ به یکدیگر نظر کردیم، دیدیم نوبت آن مرد سراج است. به او
 گفتیم: چه کرده ای مؤمن؟! ما را امشب گرسنه گذاشتی؟ چرا در نجف نگفتی که
 دیگری مهیا کند؟ گفت: آگاه باشید که من همه چیز مهیا کردم، و در دکان آوردم،
 لکن وقت حرکت؛ بالمرّة فراموش کردم، به خاطر نیاوردم؛ مگر الآن. چون به
 نجف رجوع کنیم، در دکان نظر کنید، تا آثار صدق مرا ببینید. بالأخره آن شب،
 شب سردی بود، و کسی درست (قابل توجه که بشود نزد او رفت و برای شام از او
 چیزی گرفت) در مسجد نبود. درب حجره را بستیم، لکن از گرسنگی ما را
 خواب نمی برد، همی سخن می گفتیم. چون قدری چنین گذشت، ناگاه دیدیم
 کسی با کمال بلاغت دَرَب حجره را می کوبد. خیال کردیم اثر هوا است. دوباره
 درب را کوبید. چون خُلق ما بجا نبود، یکی فریاد کرد: کیست؟ شخصی جواب
 داد بالسان عربی: (افتح الباب) درب را بگشا. **یکی از رفقا با نهایت بدخوی و**
تندی برخاست. درب را گشود و گفت: چه می خواهی؟ خیال کرد مرد غریبی
است آفتابه می خواهد، یا کار دیگر دارد. ناگاه دیدیم مرد جلیلی و سید بزرگواری
 است. سلام کرد. به همان يك سلام، ما را زنده و غلام خود کرد. همگی ما مأنوس
 شدیم. فرمود: آیا مرا در اینجا جا می دهید؟ گفتیم: بفرما، اختیار داری. تشریف
 آورد و نشست. ما همگی به جهت تعظیم و تشریف او برخاستیم، و نشستیم، و به
 بیانات روح افزای او، جان زنده شدیم. بعد از مدتی فرمود: اگر خواسته باشید،
 اسباب چای حاضر است در این خورجین. یکی از رفقا برخاست. در يك لنگه

خورجین، سماور بسیار اعلیٰ، با لوازم آن بیرون آورد. (شبهه چنته واقعه تکیه
 میر). مشغول شدیم (به آماده کردن چای، و بعد نوشیدن آن). به یگدیگر اشاره می
 کردیم تا می توانید چای بخورید که عوض شام است؛ و در مابین، آن (که مشغول
 تهیه و نوشیدن چای بودیم) بزرگوار همی می فرمود: قال جدی رسول الله ﷺ؛ و
 احادیث صحیحه بیان می فرمود، و بعد از صرف چای (توسط ما)، سید فرمود:
 اگر شام خواسته باشید، حاضر است در این خورجین. قدری به یگدیگر نظر
 کردیم تا آنکه یکی از ماها برخاست و از لنگه دیگر خورجین، يك (قابلمه
 طبخ) طاسکباب بیرون آورد، وسط مجلس گذاشت. چون در آنرا برداشت، مملو از
 برنج طبخ شده و خورش، بالای او؛ و بخار متصاعد از او بود، کأنه الآن از آتش
 برداشته اند. مشغول (خوردن) شدیم، تا اینکه همگی سیر شدیم، و قدری باقی
 ماند. سید فرمود: آن را به خادم مسجد بدهید. برخاستیم در جستجوی خادم
 رفتیم، و به او دادیم. پس سید بزرگوار فرمود: شب گذشته است، بخوابید. همگی
 بیاسودیم. چون سحر شد، يك يك برخاسته تجدید وضو نمودیم، و در مقام
 حضرت آدم عليه السلام مجتمع شدیم، و اوراد معتاده و نماز فریضه را ادا کردیم. بناء
 حرکت به سمت نجف شد. گفتیم: خوب است در خدمت سید بزرگوار روانه
 شویم. هر يك از دیگری پرسیدیم: آن سرور کجا شد؟ همه گفتیم: جز اول شب،
 دیگر آن سرور را ملاقات نکردیم. در طلب او برآمده، تمام مسجد و متعلقات
 او را؛ و هر محلّ محتملی را؛ ملاحظه و مراجعه کردیم. ابداً اثری و نامی و نشانی از
 آن جناب نیافتیم. از خادم مسجد پرسیدیم که: چنین مردی را ملاقات نکردی؟
 گفت: اصلاً چنین کسی را ندیدم، و هنوز درب مسجد بسته است، و کسی
 بیرون نرفته است. بالأخره مایوس از ملاقات گشته، و ملتفت شدیم که: این
 عجایب چه بود؟ یکی گفت: این سید کجا رفت؟ و چه شد؟ و حال اینکه در

مسجد هنوز بسته است! یکی گفت: دیدی چگونه بخار از طعام متصاعد بود در آن هوای سرد، و آن وقت از شب؟! یکی گفت: چه سخنان می فرمود؛ قال جدی رسول الله ﷺ پس همگی یقین کردیم که غیر از حضرت ولی عصر (صلوات الله علیه) دیگری نبوده، و افسوس بر مفارقت و عدم معرفت در آن وقت خوردیم.



پژوهشگردها و آموزشگردهاى بنياد حيات اعلى

علوم معرفت الهى - علوم زبان وحى - علوم كلام وحى

علوم تلاوت كلام وحى - علوم كلام خازنان وحى - علوم فقه آئين الهى

علوم تقويم نجوم تخيم - علوم طب جامع - علوم پاكزيستى

آموزش برتر (اعلى) - علوم برتر (اعلى) - علوم توانمندى بانسروى الهى

علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشناسى - رسانه هاى حيات اعلى

طرح و برنامه ريزى پژوهشى و مديريت و اشراف علمى

دارالمعارف الإلهية

نشر ششم: يازدهم جمادى الآخري ١٤٣٧

www.Aelaa.net

aelaa.net@gmail.com

والحمد لله رب العالمين